



**چکیده:**  
یکی از گرفتاریهای ایرانیان در دوره خلفای اموی چگونگی وصول خراج و جزیه بود. موالی از همان روزگار معاویه، به علت رفتار ناشایسته اعراب در اقلب نهضت‌های ضد اموی شرکت می‌کردند. این نهضت‌ها در روزگار مروان و عبدالملک گسترش بیشتری یافت. حجاج در سرکوبی این نهضت‌ها هم بر موالی سخت گرفتار و هم بر شیعه. حکام اموی اغلب از نومسلمانان نیز جزیه می‌گرفتند و این البته برای ایرانیان بسی دشوار بود. عمر بن عبدالعزیز با دستگیری یزید بن مقلب که موالی خراسان را به تنگ آورده بود و فرستادن جراح بن عبدالله الحکمی و سپس عبدالرحمان بن نعیم به سوی خراسان در کار تأدیه جزیه و گرفتن خراج نظم و نسقی تازه به وجود آورد. در حکومت وی فرصت تازه‌ای برای مردم خراسان فراهم شد و نه تنها از لحاظ اقتصادی اهرمهای فشار تا اندازه‌ای سست گردید که از لحاظ سیاسی نیز دعوت گران عباسی برای تبلیغ اندیشه‌های خود با مشکلات کمتری روبه‌رو بودند.

**دکتر سید حسین رئیس‌السادات**  
مرکز خراسان‌شناسی

## عمر بن عبدالعزیز و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی در خراسان

ارزیابی اغلب مورخان درباره دوره عمر بن عبدالعزیز ۹۹-۱۰۱/۷۱۷-۷۲۰ مثبت و همراه با خوش بینی بوده است. حتی برخی از محققان اخیر که او را مسلمانی بنیادگرا و متعصب دانسته‌اند و اقدامات وی و آنچه که سلیمان بن عبدالملک قصد داشت انجام دهد همه را برای تثبیت حکومت بنی امیه بر شمرده‌اند، در عین حال از دوره‌ای که تحولاتی مثبت به همراه داشته است نام می‌برند. هم سلیمان و هم عمر با به کارگیری یک سری اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، کوشش گسترده‌ای را برای دگرگون سازی نظام سنتی حکومت و مخصوصاً امر جزیه و خراج آغاز کردند. رجاء بن حیوة شخصیت

برجسته دوران سلیمان، با اصرار خود در استخلاف برای عمر بن العزیز، نسبت به اموری که دستگاه خلافت اموی را از لحاظ مردمی بی پایه می کرد، حساسیتی خاص نشان داد. او با طرح حکومت برای عمر و پذیرش اجباری خاندان اموی نسبت به این امر، در نظر داشت که اصلاحات شروع شده به دوران سلیمان تحرک بیشتری به خود بگیرد و حوادث داخلی برای یک زندگی اجتماعی بهتر، جهت گیری شود. در واقع نکته مهم این بود که در دوران بنی امیه با زیاد شدن دایره فتوحات و مخصوصاً مناطق و شهرهایی که به صلح فتح شد، نظام جدیدی را برای وصول مالیات پیشنهاد می کرد.

از آن جا که این گونه اراضی بیشتر در خراسان بود، در واقع بخش مهمی از بحث را به این مسأله اختصاص می دهیم و نخست این موضوع را روشن می سازیم که در ابتدای ورود اسلام به این مناطق چون مرزبانان و دهقانان دیدند که با شکستهایی که در سواد و عراق بر ساسانیان وارد آمده، دیگر امیدی چندان به تجدید حیات آن دولت نیست، بدون جنگ و غالباً به موجب عهدنامه های جداگانه، تسلیم می شدند. پی آمد قراردادهای صلحی که دهقانان یا مردم با اعراب می بستند، تأدیه جزیه و خراجی بود که بایستی پرداخت می شد. از همان ابتدا رسم چنان بود که کار جمع آوری جزیه و خراج به دست فاتحان انجام نمی شد بلکه دهقانان و کدخدایان این وظیفه را به عهده داشتند. در حقیقت در این گونه اراضی دهقانان خراسان که نسبت به ساسانیان هم چندان وفاداری نشان نداده بودند، چون «اهل ذمه» شدند؛ املاک و اراضی سابق خود را همچنان در تصرف گرفتند و مقرر شد که مالیات سابق خویش را به نام خراج به بیت المال پردازند. این خراج مثل قدیم بر اساس مساحت زمین بود و با آن که در عهد عمر بن خطاب و نیز در روزگار امویان چند بار در مساحت بعضی از اراضی تجدید نظر کردند، در اساس تغییری حاصل نشد.

به هر صورت تمام خراسان تقریباً جزو اراضی عهدی به شمار می آمد که ساکنان آن مبلغی مقطوع به عنوان باج و به موجب عهدنامه های جداگانه می پرداختند. کار جمع آوری مبلغ مورد تعهد به عهده خود ایرانیان بود و اراضی آنها ارض خراج تلقی نمی شد. اما چون قبول اسلام موجب معافیت از جزیه بود، ناچار وقتی از اهل ذمه کسانی اسلام می پذیرفتند می بایست جزیه آنها از مبلغی که در عهدنامه ها آمده بود کسر شود؛

کاری که البته در عمل کمتر اتفاق افتاد. زیرا دهقانان و کسانی که مأمور جمع آوری مالیات و باج بودند، چون غالباً از جانب امرای مسلمان در کار آنها نظارتی نمی‌رفت این جزیه یا معادل آن را به بهانه‌ها و عنوانهای گوناگون همچنان از این نو مسلمانیان وصول می‌کردند و بدین سبب نشر اسلام در خراسان از جانب اعراب - مخصوصاً در دوره اموی - چندان تشویقی نمی‌شد که سهل است، گرویدن مجوس به آیین اسلام گاه به مثابه نوعی فرار از جزیه تلقی می‌شد و بسا که در بعضی موارد برای آن که خراج خراسان دچار زیان نشود، از این تازه مسلمانیان همچنان باز نه همان خراج، که جزیه نیز مطالبه کردند.

آنچه ویژگی دوران عمر بن عبدالعزیز به شمار می‌رود، قصد وی در فرو ریختن این رویه نامعقول و غیر شرعی بود. بلاذری روایت می‌کند هنگامی که محمد بن یوسف، برادر حجاج، والی یمن شد، به مردم ظلم کرد و اراضی آنها را غصب نمود و خراجی بر اهالی آن جا که مسلمان بودند بست که به صورت مالیات مسلم تا زمان عمر بن عبدالعزیز آن را می‌پرداختند. بالاخره این خلیفه ضمن اصلاحات دیگر، این مالیات را نیز برداشت و مقرر نمود که اهالی یمن مانند سایر مسلمین فقط زکات پردازند. در مورد اخذ مالیاتهای غیر شرعی نامه‌هایی که عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به مقام خلافت به عامل خود در کوفه نوشته جالب است. وی در این نامه که به عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب نوشته شده، اطلاعات جالبی راجع به این گونه مالیاتها می‌دهد. عمر پس از تذکر ناراحتی و رنجی که اهالی کوفه در اثر سوء سیاست و ظلم عمال قبلی متحمل شده اند، به عامل خود توصیه می‌کند که در حق آنها خوش رفتاری کند و عدل و احسان را اساس کار خود قرار دهد و در مورد مالیات اضافه می‌کند: «خراب را همانند آباد مگیر و آباد را با خراب، خراب را بنگر و از آن به اندازه تاب و توانش بگیر و به اصلاح آن پرداز. از آباد جز خراج مگیر، آن هم با ملایمت و رعایت صاحبان زمین. در مورد خراج جز درم وزن هفت مگیر، بی رسوم (آیین) و دستمزد ممیزین (فرامین) و هدیه نوروز و مهرگان و پول کاغذ و اجرات پیک و کرایه خانه و پول عروسی، هر کس از مردم آن سرزمین که مسلمان شود سرانه بر او نیست»<sup>۱</sup>. از این نامه

معلوم می‌شود که علاوه بر هدایای نوروز و مهرگان که از زمان معاویه گرفتن آن معمول شد و درآمد آن بالغ بر ده میلیون درهم در سال می‌شد، پولهای دیگری به نام دستمزد مأموران مالیات، قیمت کاغذ، مخارج مأموران دولتی، کرایه خانه و مالیات ازدواج از مردم می‌گرفته‌اند که عمر آن را پس از رسیدن به مقام خلافت لغو کرد.

در زمان سلیمان بن عبدالملک در عراق نیز که ولایت خراج از ولایت عامه جدا شده بود، والی خراج صالح بن عبدالرحمان و والی عام یزید بن مهلب بود. ظاهراً یزید از اعمال زور و شقاوت هنگام وصول خراج کراهت داشته است و همان طور که گفته، مایل نبوده در راهی قدم بردارد که حجاج از آن پیروی می‌کرده است. به همین جهت سلیمان، صالح بن عبدالرحمان را مأمور این کار کرد که درآمد عراق کاهش نیابد. بخوبی می‌دانیم که صالح بن عبدالرحمان را خود یزید به سلیمان معرفی کرده بود تا بدین وسیله از زیر بار جمع آوری خراج که جز با ظلم و تعدی امکان نداشت، فرار کند.

جانشین سلیمان بن عبدالملک عمر بن عبدالعزیز بود. کار شایسته سلیمان آن بود که برای تعیین جانشین، به نصیحت رجاء بن حیوة، از فرزندان خود صرف نظر کرد و عمر بن عبدالعزیز را که از اخبار خلفا آگاه و مردی عالم و فاضل و زاهد و با تقوا بود، به عنوان جانشین تعیین کرد. نسب عمر بن عبدالعزیز از طرف مادر به عمر بن خطاب می‌رسید. پیش از خلافتش مدت‌ها والی مدینه بود و چون با مردم خوش رفتاری می‌کرد، عراقی‌هایی که از جور حجاج به تنگ آمده بودند به مدینه می‌گریختند و به عمر پناه می‌بردند. به همین دلیل حجاج به ولید در پیچید تا عمر را از مدینه معزول کند. ولی اقامت ممتد او در مدینه و آشنایی با سیره پیغمبر و مسلمانان صدر اسلام کافی بود که او را که طبعاً مردی دیندار بود، به روشی غیر از روش خلفای سلف، علاقه‌مند نماید. به همین جهت موقعی که به خلافت نشست دست به اصلاحاتی زد و هدف او در این اصلاحات تطبیق امور با احکام شرعی بخصوص در امور مالی بود.

اولین اقدام او در این زمینه تغییر عمالی بود که در زمان خلفای قبل از او به مردم ظلم کرده بودند و از مردم بیش از آنچه باید پردازند، طلب می‌نمودند. او والیان مکه، مدینه، کوفه، بصره و خراسان و سایر عمالی را که از روش آنها خشنود نبود از دیگر نقاط برداشت. اقدام دوم استیفای حقوق عامه و برگرداندن اموال عمومی به بیت المال بود. او

در این راه ابتدا از خانواده خود و بنی امیه شروع کرد و اموالی را که از طریق غیر قانونی و نامشروع به دست آورده بودند گرفت و به بیت المال برگرداند. اقدام سوم او معاف نمودن مسلمانان و ذمیان مسلمان شده از پرداخت جزیه و مالیاتهای نامشروع و رفق و مدارا نسبت به اهل ذمه بود و بالاخره اقدام چهارم کم کردن مخارج دولت بود. عمر به مجرد رسیدن به خلافت دستور داد غزوات را که به عقیده او نفعی جز مخارج بیهوده نداشت تعطیل نمایند. زیرا می دانست این کار را سرداران و همراهان آنان فقط به منظور استفاده و غارت در پیش گرفته اند، نه به نیت پیشبرد دین. <sup>۱</sup>

اکنون برای تحلیل مطالب فوق و مسائل و مشکلاتی که در خراسان زمینه اصلاحات دوران عمر بن العزیز را فراهم کرد، بررسیهای اجتماعی و سیاسی را پی می گیریم. عبدالله مهدی الخطیب در رساله گرانبار خود کوشیده است تصویری را از جامعه آن روز خراسان ارائه دهد و تضادهای اجتماعی و اقتصادی را با یک رنگ بهره کشی و بهره دهی به نمایش گذارد. او بحق تلاش کرده است بگوید اشراف عرب و سرداران لشکری، همراه دهقانان و بزرگان ایرانی و ترک در برابر توده های عرب ساکن شده و موالی قرار داشتند و احساس همبستگی توده های عرب با موالی برای حزب و دولت بنی امیه، در خراسان مشکلاتی به بار آورد. اما فرمانروایان عرب این پدیده را ارزیابی نکردند، از این رو اعراب خراسان و ماوراءالنهر به دو دسته تقسیم شدند: یک دسته اشراف و سران لشکر که سنتهای کهن و رسوم اجتماعی عرب را حفظ کرده بودند و تلاش کردند به قول و قرارهای تحمیلی خود ادامه دهند، دسته دیگر توده اعراب و سربازان که با ساکنان اصلی آن منطقه آمیزش پیدا کردند. بخصوص پس از این که اردوگاههای نظامی موقتی به شهرها و بودباشهای کشاورزی تغییر شکل دادند و فتوحات متوقف گردید. از دسته نخست، شرایط تاریخی، یک طبقه آریستوکرات<sup>۱</sup> مرفه به وجود آورد و از دسته دوم، ساکنان شهرها و منطقه های کشاورزی؛ و کشمکش طبقاتی بین دو گروه تا پایان حکومت امویان ادامه یافت. مفهوم شعار جهاد در راه خدا را اعراب فاتح شهرها به درستی درک نمی کردند، به این جهت به تطبیق عملی آن اکتفا کردند. اگر

۱- آریستوکرات Aristocrat = حکومت گر شریف و ممتاز (محمد آراسته خو: نقد و نگرش بر

فرهنگ اصطلاحات علمی و اجتماعی، تهران، ۱۳۶۹).

غنیمت‌های جنگی در اسلام حلال و جایز شناخته شده و در شأن آن قوانین مشرووحی نازل گردیده است، منظور از آن صرفاً به دست آوردن مال و غنیمت نیست. فقها می‌گویند هدف عمده از جهاد بلند آوازه ساختن حکومت الهی است و به دست آوردن غنیمت یک موضوع فرعی شمرده می‌شود. اما اعراب با برداشت خاص خود از جهاد، کشورهای را که با شمشیر فتح کرده بودند ملک خود می‌دانستند و مردمی را که بر آنان غلبه کرده بودند برده خود تصور کردند. به این سخن امیه بن عبدالله<sup>۱</sup> والی عبدالملک در خراسان توجه کنید که می‌گوید: «خراج خراسان حتی مخارج آشپزخانه مرا تأمین نمی‌کند». اعراب تصور می‌کردند که مسؤولیت هدایت عجمها و نجات آنان از عذاب اخروی و جهنم بر دوش آنان گذاشته شده است. به این جهت از اعتراض موالی نسبت به وضع بعد اقتصادی و اجتماعی خود یا بدرفتاری اعراب با آنان خشمگین شدند و می‌گفتند: «به خدا ما از مردمی که با زنجیر به سوی بهشت هدایت می‌شوند در خشمیم». این که موالی در هنگام ازدواج مجبور بودند موافقت سروران و صاحبان خود را جلب کنند و امیران عرب حق داشتند که با این ازدواج مخالفت کنند، گویای حس برتری طلبی اعراب بود. موالی در سربازخانه‌ها از دیگر سربازان جدا بودند و فرماندهان خاص داشتند. در جنگ اغلب پیاده می‌جنگیدند؛ در پست‌ترین محله‌ها ساکن بودند و به مسجدهای اعراب یعنی در جاهایی که اعراب مسجد خاص داشتند، حق ورود نداشتند.<sup>۲</sup> از ابتدای فتوحات اعراب در خراسان تا اواخر قرن اول هجری حدود دویست هزار خانوار عرب در خراسان ساکن شده بودند. با ورود این مهاجران ترکیب نظام اجتماعی این حوزه ابتدا دگرگون و سپس به وضع سابق تثبیت شد. نظام اجتماعی ساسانی بر اساس فئودالیسم بود که مزربانان و دهقانان با اختصاص املاک وسیع، و با درآمدی که از گزیت و خراک (مالیات سرانه و سهم مالکانه) به دست می‌آوردند هم به نگه‌داری مرزها می‌پرداختند و مخارج امور حکومتی را تأمین می‌کردند و هم سهم دولت و عواید اختصاصی خود را فراچنگ می‌آوردند. این البته در تعاریف جدید از فئودالیسم می‌تواند نظام بهره‌کشی مستقیم باشد. اما با ورود اعراب و درهم ریختن فئودالیسم دوره

۱- امیه بن عبدالله بن ابی العاص بن عبدالشمس.

۲- حکومت بنی‌امیه در خراسان، ص ۴۹.

ساسانی، توده مردم به دو گروه تقسیم شدند: عده‌ای که علاقه و قابلیت بیشتری برای پذیرش نظام جدید داشتند به ترک روستا پرداخته و از کشاورزی دست کشیدند. آنها به عنوان افزارمندان و اهل حرف در جامعه جدید به مشاغل چون سلمانی، نعل‌بندی، کارهای ساختمانی، اسلحه‌سازی، کاروان‌سراداری، خدمتگاری متفذان و عمه خلوت و جلوت اشراف عرب مشغول شدند. البته در کارهای بازرگانی و کارهای جنبی آن چون فروشندگی، دلالی، منشی‌گری، شترداری و انبارداری نیز مشغول بودند. اینها موالی شهرها بودند که خراجی بر آنها نبود و فقط بایستی جزیه می‌پرداختند، آن هم در صورتی که اسلام را نپذیرفته بودند. اما عملاً همان کسانی هم که اسلام را پذیرفته بودند از دادن این جزیه سرانه معاف نمی‌شدند، زیرا رقم پرداختی عامل جزیه و خراج کاستی می‌یافت.

اما روستاییان به هر حال مجبور بودند که نسبت به تأدیه جزیه و خراج چه مسلمانان و چه غیر مسلمانان، اقدام نمایند. البته در مورد جزیه گاه معافیهایی برای مسلمانان قائل می‌شده اند؛ اما خراج که سهم مالکانه بوده همچنان به نسبتهای یک - سوم تا دو - سوم اخذ می‌گردید. فرقی که موقعیت جدید برای مهاجران به شهرها و روستاییان به وجود آورده بود این بود که از این جزیه و خراج نه تنها مبالغی برای اموری مانند مخارج عمومی منطقه، حق مهمانداری برای دهقانان و بزرگان پارسی و مقرری سپاهیان بایستی پرداخته می‌شد، بلکه سهمی برای حاکم محلی خلیفه در نظر گرفته می‌شد. سهم عمده‌ای نیز برای خلیفه اخذ و ارسال می‌گردید و این به معنای بهره‌کشی مضاعف بود. فرق آن بهره‌کشی مستقیم و این بهره‌کشی مضاعف چیزی بود که اولی مردم را نسبت به هجوم اعراب در دفاع از ساسانیان بی تفاوت کرد و دومی توده‌های خشمگین را آماده کرد تا با اعراب متوسط و فقیر سکنا گزیده در خراسان متحد شده و آماده جرقه‌ای ایدئولوژیک باشند که از سال صدم هجری با ورود دعاة بنی عباس چون آتش‌زنه به همه روستاها و شهرها آشوب درآنداختند. اما قبل از آن مردم خراسان در قیام علیه قتیبه، و کعب، یزید بن مهلب و حتی جراح بن عبدالله، اعتراض علنی و ضمنی خود را ابراز داشته بودند. مستقیم نبودند، بلکه با قتیبه و یزید بن مهلب در میان راه، تکیه بر راه شمشیر و شمشیر زدن با عزل یزید بن مهلب از حکومت عراق و خراسان، عدی بن ارقطاه حاکم بصره،

عبد الحمید قرشی والی کوفه و جراح بن عبدالله حکمران خراسان گردیدند. فراخوانی یزید بن مهلب از آن رو بود که عمر این نوع حاکمان را از نوع جباران می دانست. یزید ابتدا به بصره رفت، زیرا از دیها اغلب در بصره بودند و چون فرستاده عمر به جست و جوی او به بصره آمد، حاکم بصره یزید را به وی تسلیم کرد. البته ممکن بود که یزید به آشوبی نافرجام دست یازد، اما وضع جدید به او اجازه چنین گستاخی را نمی داد. چون یزید به دارالخلافت دمشق رسید، ابتدا عمر از اموالی که از زمان سلیمان در دست یزید باقی مانده بود، پرسید. زیرا همان طور که می دانیم یزید برای سلیمان نوشته بود که ششصد هزار درهم از جنگهای گرگان و طبرستان فراچنگ آمده است. اما حالا یزید عنوان می کرد که این رقم تنها برای شکوه و عظمت لشکرکشی و غنیمتی که می توانست در این راه به دست آمده باشد، گزارش شده است! ولی عمر کسی نبود که به این مطالب گوش دهد و وی را به زندان انداخت. آن گاه جراح بن عبدالله حکمی را به سوی خراسان فرستاد و ناچار مُخَلَّد فرزند یزید راهی عراق شد و از آن جا برای نجات پدر رهسپار دمشق گردید. او به خلیفه گفت که مبلغ خواسته شده از یزید را می پردازم و به هر حال حاضر به مصالحه هستم که با مبالغی با تو صلح کنم. اما عمر همه آن مبالغی را که یزید صورت داده بود، می خواست. ناچار مُخَلَّد به عمر پیشنهاد قسم کرد که یزید درباره آن اموال قسم یاد کند. اما عمر همچنان مصر بود که «راه دیگری جز این که آن مال را بگیرم نمی یابم». به هر حال این قضیه سبب شد که یزید تا پایان دوران خلافت عمر در زندان بماند.

جراح بن عبدالله حکمی، معروف به ابو عقیه، از سرداران بنی امیه بود که به او بطل الاسلام و فارس اهل الشام گفته اند. در دوران ولید وی زیر نظر حجاج حاکم بصره بود، سپس در دوران عمر بن عبدالعزیز حاکم خراسان شد، ولی به علت سخت گیری بر مسلمانان، عمر او را از حکومت خراسان برداشت تا این که در سال ۱۰۴ هجری در دوران خلافت یزید بن عبدالملک حکومت ارمنیه را گرفت. ورود جراح به خراسان و روبه رو شدن وی با مردمی که مستعد شورش بودند در واقع خوابهای خوش وی را از امر ولایت داری به یأس مبدل کرد و به عمر نوشت: «به



خراسان آمد و مردمی دیدم که قتیبه<sup>۱</sup> مغرورشان کرده و بدو تمایل دارند. از جهت این که به غزاروند و غنیمت فراچنگ آرند. بهترین چیزها نزد ایشان این است که قتیبه باز آید تا حق خدا را ندهند. بجز شمشیر و تازیانه آنها را از انحراف باز نمی دارد، اما نخواستم بی اجازه تو به این کار دست بزنم». عمر که خود روزگاری ولایت دار بود، می دانست که منظور جراح از حق خدا و مقصود وی از رفتن به غزا چیست؛ پس بدو نوشت: «ای پسر مادر جراح (توهین آمیز)، تو از آنها به فتنه راغب تری. هیچ مسلمان و ذمی را تازیانه مزین، مگر بحق، از کشتار پرهیز که پیش کسی می روی که «بر حرکت دیدگان خائن و اندیشه های نهانی آگاه است»<sup>۲</sup> و نامه ای را می خوانی که «هیچ گناه کوچک یا بزرگی فرو نگذاشته مگر آن را به شمار آورده است»<sup>۳</sup> اما از آن سو جراح بن عبدالله پسر عموی خود جهم بن زحر را که قبلاً حکومت گرگان داشت، به سوی ختلان در ماوراءالنهر به غزا فرستاد. این جهم قبل از این که به سوی خراسان بیاید با نماینده جدید خلیفه که از سوی عمر بن عبدالعزیز به گرگان رفته بود سخت به نزاع برخاسته و همین سبب شده بود که به خراسان فرار کند. جهم در ناحیه ختلان بدون غزا به مبلغی صلح کرد و بازگشت. آن گاه جراح برای گزارش اوضاع خراسان کسانی را به نزد عمر فرستاد، دو نفر عرب و یک نفر از موالی. چون دو عرب گزارش خویش بدادند، مرد عجمی همچنان ساکت بود تا عمر از او سؤال کرد که چرا سخن نمی گویی، عجمی گفت: ای امیر مؤمنان، بیست هزار کس از موالی بی مقرری و مواجب غزا می کنند، چنان که به همین مقدار اهل ذمه هستند که مسلمان شده اند، اما از آنها جزیه می گیرند. امیر ما مردی خشن است که بر منبر می ایستد و از تعصب قبیله ای خود و اقوام خویش سخن می گوید (قوم و قبیله خود را به رخ ما می کشد) ای امیر او از جمله عمال حجاج بود که ظلم و تعدی بسیار کرده است.

آن گاه عمر به جراح نوشت هر کس که در قلمرو تو مسلمان شده جزیه را از او

۱- قتیبه بن مسلم باهلی حاکم خراسان در حکومت سلیمان بن عبدالملک.

۲- یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (سوره مؤمن، آیه ۱۹). المیله این در باره شاکا، المیله

۳- لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا (سوره کهف، آیه ۴۹).

۴- ترجمه تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۶۱.

بردار و این سببی شد که مردم بسیار به اسلام روی آوردند و این البته برای جراح و اطرافیان وی بسیار گران بود، از این رو به جراح گفتند که این تازه مسلمانان را امتحان کن که ختنه کرده‌اند یا نه؟ جراح این مطلب را برای عمر نوشت و عمر پاسخ داد که خدا محمد<sup>(ص)</sup> را برای دعوت فرستاد و نه برای امتحان و ختنه کردن. به هر حال کارنامه نه چندان درخشان جراح در مدت مأموریتش در خراسان عمر را مجبور کرد که درباره او بیشتر تحقیق کند و گفت: «یکی مرد راستگوی را بیاید که درباره خراسان از او پرسش کنم». گفتند ابومجلز لاحق بن حمید چنین است. آن گاه از جراح خواست که خراسان را ترک کند و همراه ابومجلز نزد خلیفه برود. او قبل از حرکت از خراسان مبلغی را به عنوان پیشکش برای خلیفه یا مخارج خویش از بیت‌المال برداشت، ولی چون عمر در تأدیه آن پول پافشاری کرد تا به بیت‌المال برگردد ناچار قوم وی از مقرریهای خویش قرض او را ادا کردند. آن گاه عمر با مشورت ابومجلز، عبدالرحمان بن نعیم را امر حکومت داد و عبدالرحمان بن عبدالله را مستوفی خراج کرد و به مردم خراسان نوشت این دو شخص را به امر حکومت و خراج گماشتم بی آن که آنها را بشناسم یا آنها را آزموده باشم. امید است آن گونه باشند که شما می‌خواهید و خداوند راضی باشد. <sup>۱</sup>

اینک یک بار دیگر با بررسی بحران سیاسی در خراسان، علل پیدایش زمینه‌های مساعد برای نشر دعوت بنی عباس را برمی‌شماریم و این که چرا و چگونه خراسان را برای دعوت خویش انتخاب کردند. چنان که قبلاً اشاره شد، ابتدا سلیمان بود که در صدد حل مشکلات خراسان برآمد و تصمیم داشت ملت‌های اسلامی را با روشی غیر از روش اسلاف خود، ولید بن عبدالملک و حجاج بن یوسف، رهبری کند؛ زیرا سیاست ولید و حجاج بر شدت عمل و زور متکی بود. در گذشت ناگهانی و ابهام آمیز سلیمان که معلوم نبود به صورت طبیعی و به بیماری ذات‌الریه یا بر اثر توطئه اشراف خاندان بنی‌امیه در گذشته بود این شک و تردید را تقویت کرد. بنی‌امیه می‌خواستند وضع، بخصوص در خراسان به صورت قدیمی و به شکل دوران ولید و حجاج باقی بماند. شاید روش یزید بن مهلب در حکومت، مولود فشار خاندان بنی‌امیه به سلیمان بود و قراین بر این استنباط دلالت می‌کرد، زیرا سلیمان نتوانست به روش حکومتی یزید بن مهلب در

خراسان اعتراض کند. کشمکش بین جریانهای فکری - سیاسی که بخصوص در نتیجه تحوّل پیشامدهای خراسان اتفاق افتاد و مخالفت خاندان بنی امیه با هر گونه نوسازی و دلجویی از مردم که مورد علاقه سلیمان بن عبدالملک بود، به مرگ ناگهانی خلیفه انجامید تا شاید به این وسیله خلافت نصیب شخصی شود که مورد اطمینان خاندان بنی امیه باشد. لکن طرفداران تغییرات سیاسی در خلافت اموی و در رأس آنان رجاء بن حیوة فقیه توانستند با انتخاب عمر بن عبدالعزیز روش سیاسی جدید را حفظ کنند. عمر بن عبدالعزیز از جمله پشتیبانان هوشمند سیاست اصلاحی بود که سلیمان در مراحل نخستین خلافت خود از آن پیروی می کرد. این که چرا سلیمان تا زنده بود نام عمر را برای خلافت نبرد و حتی نزدیکترین افراد خاندان خود را از جانشینی وی بی خبر گذاشت شاید علتش آن باشد که در برابر اشراف و فرماندهان و خاندان بنی امیه دچار محذور نشود. او دستور داد چندین بار به صورت بیعت خاص و یا عام برای شخصی که در نامه سلیمان از او نام برده شده بود از مردم بیعت گرفتند. لکن در هر بار اسم از کسی برده نشد و بعد ناگهان نام عمر بن عبدالعزیز در بیعت عام در برابر مردم بر زبان آمد تا سران بنی امیه را در محذور قرا دهند، زیرا عمر مورد علاقه مردم بود و مردم او را به خاطر روش ضدولیدی که داشت، دوست می داشتند.

عمر بن عبدالعزیز پیش از ابراز مقاومت در برابر خاندان بنی امیه همانند خلیفه‌ای که در رفاه و آسایش باشد اصلاحات را از خود آغاز کرد. همه املاک موروثی و ثروت خصوصی خود را به صاحبان اصلی آن برگردانید، چنان که فدک را به بنی فاطمه باز پس داد و اموالی را که بایستی به بیت المال برگردد عودت داد. برای مخارج خود و خانواده‌اش چشمه آبی را که در سویدا<sup>۱</sup> داشت، نگاه داشت و با آب آن چشمه زمین بایری را که داشت کشت می کرد و از غله آن که برابر با دویست دینار پول و یک بار خرما بود، امرار معاش می کرد.<sup>۲</sup> گفته‌اند که حتی یک درهم از کسی غنیمت دریافت نمی کرد. او دستور داد املاک و پیشکشها و اموال سران بنی امیه را صورت برداری کنند و معلوم شد نصف یا دو - سوم آن اموال از بیت المال است. وقتی این صورتها را دریافت

۱ - محلی در دو منزلی مدینه (الاعغانی، ترجمه مشایخ فریدنی، جلد اول، ص ۲۹).

۲ - یقیناً وی سهم خود را به عنوان یک عرب طبقه حاکم از بیت المال دریافت می کرده است.

کرد دستور داد که هیچ کس حق ندارد از زمینی که غصب کرده استفاده کند و اموالی جز آنچه در قرآن معین شده، داشته باشد. اشراف خاندان بنی امیه شدیداً با این دستور مخالفت کردند و به او گفتند این اموال از پدران ما به ارث رسیده و هرگز فرزندان خود را محتاج نمی سازیم، کفران نعمت پدرانمان را نمی کنیم و تا سر در بدن داریم با این دستور مخالفت خواهیم کرد. اما عمر گفت: اگر از بروز فتنه و آشوب نگران نبودم هم اکنون شما را ذلیل و خوار می کردم و اگر خداوند عمری به من داد ان شاء الله حق هر حق داری را به دستش خواهم داد. عمر، غیلان دمشقی، کلامی نامدار را مأمور فروش گنجینه امویان کرد. هنگام فروش اموال جار می زدند، بیایید کالای خائنان، کالای ستمگران را بخرید. بیایید اندوخته های کسانی را که با پیغمبر خدا و سنت و سیرت او مخالفت کرده اند بخرید. هشام بن عبدالملک وقتی این صدا را شنید سوگند یاد کرد اگر به خلافت رسد غیلان دمشقی را به قتل برساند و وقتی هم خلیفه شد این کار را کرد. سپس عمر شروع به تصفیة دستگاہ خلافت کرد. نخستین اقدام وی در این راستا برکناری حکام ایالات بود. سیاست عمر این بود کسانی را که به کاری می گماشت نمی گذاشت هر چه خواستند بکنند بلکه احساس می کرد که شخص او در جریان کارها مسؤلیت دارد، چنان که در مورد جراح بن عبدالله والی خراسان که خودش تعیین کرده بود اتفاق افتاد و وی را به خاطر سوء تدبیر برکنار کرد. هدف او تحکیم قدرت دولتی نبود بلکه اجرای فرامین شرعی بود و از این جهت در زمان او فقها و دانشمندان مرجعیت تام داشتند. او همچنین برای رضایت موالی به اصلاحات مالی و ویژه ای دست زد و گرچه موقتاً توفیقی حاصل کرد، لکن عاقبت نتوانست بحران را بر طرف سازد، زیرا از سویی با این سیاست جدید بسیاری از اهل ذمه قبول اسلام کردند و درآمد عمومی علی الظاهر کم شد؛ از سوی دیگر بزرگ مالکی عرب در خراسان بیداد می کرد. در حالی که تازه مسلمانان روستایی از پرداخت جزیه و خراج معاف شده بودند زمین داران عرب هم به بهانه عدم دریافت جزیه و خراج از پرداخت مالیاتهای قانونی خود سر باز می زدند. این بود که عمر لازم بود یک انقلاب کشاورزی و روستایی را نیز پی ریزی کند و این کار البته احتیاج به زمان داشت. از جنبه سیاست خارجی نیز دشواریهایی وجود داشت. از جمله مسأله لشکرهایی بود که در مرزها مستقر بودند. مهمترین مرز آن روز مرز خراسان

بود. زیرا خراسان از مرکز خلافت دور و محلی امن برای پناه دشمنان سیاسی به شمار می‌رفت. مضافاً این که کشمکش بین فرماندهان عرب از یک سو و درگیری ممتد ایرانیان و ترکان با نیروهای مهاجم از سوی دیگر، خراسان را همچنان مستعد آشوب می‌داشت.

اصلاحات پیشنهادی از سوی عمر و سیاست عدالت‌گستر وی سبب شد که نه تنها از لحاظ اقتصادی مردم نفسی بکشند که از لحاظ سیاسی نیز در وضع بهتری قرار گیرند و سیاست خفقان و فشار جای خود را به بهسازی فکری و سیاسی بدهد. در این اوضاع و احوال که طبقه حاکم در خراسان بیشتر به فکر خویش بود تا به فکر دولت بنی‌امیه، دعوت‌گران عباسی برای تبلیغ اندیشه‌های خود با مشکلات کمی روبه‌رو شدند. درگیری طبقاتی منطقه خراسان و فشار عمر برای کم‌آزاری توده‌ها به دعای بنی‌عباس این امکان را داد تا در پناه مردم، چه عرب و چه عجم، از شهرها و دهات بسیاری بگذرند. ابتدا محمد بن خنیس، ابو عکرمة سراج و حیان عطار راهی خراسان شدند. آنها هنگام بازگشت نامه‌های کسانی را که دعوت محمد بن علی بن عبدالله را پذیرفته بودند به «میسره» دادند که او خود نماینده محمد بن علی در عراق بود و این میسره نامه‌ها را به نزد محمد بن علی برد. در همین سفر خراسان بود که ابو محمد صادق (ابو عکرمة سراج) از فرصت استفاده کرد و از جانب خویش و برای دعوت علویان دوازده نقیب در خراسان به جای گذاشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع

- المعارف، ابن قتیبه دینوری، صص ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۰۰، ۴۱۶، ۵۷۱.
- وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۶، صص ۳۹۵-۳۰۰.
- طبقات، ابن سعد، ج ۷، ص ۴۷۸.
- کتاب الوفيات، ابن قنفذ، ص ۱۰۳.
- تاریخ مختصر الدول، ابن عبری (ترجمه دکتر تاج پور و دکتر ریاضی)، صص ۱۷۷-۱۷۵.
- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۵، صص ۱۱۴، ۱۵۰.
- حکومت بنی‌امیه در خراسان، تألیف عبدالله مهدی الخطیب، ترجمه باقر موسوی، تهران، ۱۳۵۷، صص

۴۸-۴۹، ۵۷-۵۸، ۶۰-۶۱، ۶۴-۶۵.

– زین الاخبار، گردیزی، ص ۲۵۳.

– تاریخ ملل و دول اسلامی، بروکلیمان، ترجمه دکتر جزایری، صص ۱۲۶-۱۲۸.

– ترجمه تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۹۵۲-۵۳، ۶۴-۶۶.

– تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، صص ۲۶۲-۶۳، ۲۷۳.

– تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد دوم، صص ۱۲۴-۱۲۶.

– عصر زرین فرهنگ ایران، ریچارد فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، صص ۱۰۳-۱۰۴.

– تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، صص ۸۲-۸۳، ۳۸۲.

– بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین، دکتر ابوالقاسم اجتهادی، چاپ ۱۳۶۳، صص ۱۳۹-۱۴۳.

– ترجمه الکامل، ابن اثیر، ج ۷، صص ۲۴۹-۲۵۵.

– نهضت شعوبیه، جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، حسینعلی ممتحن، صص ۱۰۵-۱۱۱، ۱۲۸-۱۳۱، ۱۶۴-۱۴۵.

– تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۳۰.

-- Encyclopedia of Islam, New ed., vol.II, P. 482.

## سال چهارم علوم اسلامی

نیود بلکه برای فرامین شرعی بود و از این جهت در زمان امام قاسم و دانشگاه خراسان در دسترس  
 تمام داشتند. او همچنین برای رضایک از امامت و رهبری دینی و نیز برای دست زد و گریه  
 مؤقتاً توفیقی حاصل کرد، لکن عاقبت نتوانست بحران را بر طرف سازد، زیرا از سوی  
 با این سیاست جدید بسیاری از اهل ذمه قریباً سلام کردند و درآمد عمومی علی الظاهر  
 کم شد از غری دیگر بزرگ مالکین عرب در خراسان پیدا می کرد. در حالی که تازه  
 مسلمانان روستایی از پرداخت جزیه و خراج معافی شده بودند و زمین داران عرب غریبه  
 بهانه عدم دریافت جزیه و خراج از پرداخت مالیاتهای قانونی ۸۷۲ هجری و پس از آن پرداخت  
 بود که عمر لازم بود یک انقلاب کشاورزی و روستایی را خیزد و پیروز می آید و انقلاب کثرت  
 الله احتیاج به اصلاح داشت. (رضوی، ۱۳۷۱، صص ۱۱۱-۱۱۲). همچنین در این زمینه در کتاب  
 فصلی در این باره در کتاب (رضوی، ۱۳۷۱، صص ۱۱۱-۱۱۲) آمده است.